



شهید حسن خوراکیان

ولادت: ۱۳۳۶/۱/۱، استان خراسان رضوی

پذیرش در رشته پزشکی دانشگاه شهید بهشتی

شهادت: ۱۳۵۹/۱۱/۱۷، آبادان، ذوالفقاریه

آرامگاه: مشهد، بهشت رضا، گلزار شهدا، قطعه ۱۲

زندگی نامه

شهید حسن خوراکیان در اولین روز فروردین ۱۳۳۶ در مشهد دیده به جهان گشود. در هفت سالگی خواندن نماز را آغاز کرد و در نه سالگی همراه چند تن از همکلاسی‌هایش جلسات قرآن برگزار می‌کرد. پس از گذراندن دوران تحصیل و دریافت دیپلم، در سال ۱۳۵۳ در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه فردوسی مشهد قبول شد، اما پس از شش ماه با توصیه یکی از اساتید و هم‌چنین نیاز کشور به ویژه مناطق محروم به پزشک از این رشته انصراف داد و سال بعد در رشته پزشکی دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد.

در دوران دانشجویی دوشادوش انقلابیون به پخش نوارها و اعلامیه‌های حضرت امام (ره) می‌پرداخت و به ویژه در برگزاری تظاهرات و بسیج مردم نقش بسزایی داشت و در همین ایام در جریان آزادی آیت‌الله طالقانی دستگیر شد. پس از پیروزی انقلاب از سوی جهاد سازندگی به مسجد سلیمان رفت و در آن‌جا به تأسیس مدرسه‌ای پرداخت که امروزه، به نام ایشان نام‌گذاری شده است. شهید خوراکیان در ادامه مبارزات اسلامی و انقلابی خود در سیزدهم آبان ۱۳۵۸ در فتح لانه جاسوسی که توسط دانشجویان پیرو خط امام صورت گرفت، حضور داشت و از فعالان سیاسی و اصلی این تشکل دانشجویی بود. در سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه در آمد و از سوی ستاد پشتیبانی جنگ و جهاد سازندگی در جبهه حضور یافت و ابتدا به خرمشهر و سپس به آبادان رفت و در بیمارستان طالقانی آبادان به مداوای مجروحان پرداخت. وی سرانجام در هفدهم بهمن همان سال حین مداوای مجروحان بر اثر اصابت ترکش خمپاره در جبهه ذوالفقاریه آبادان به شهادت رسید.^۱

فرازی از وصیت‌نامه

خدایا! از تو می‌خواهم اگر شهادت را نصیبم کردی، فقط و فقط به خاطر خودت و رضایت ذات اقدس باشد. از تو می‌خواهم در لحظه مرگ از تمام وابستگی‌ها جز وابستگی به خودت و از تمام عشق‌ها جز عشق خودت و از تمام امیدها جز امید به رحمت، آزادم سازی...

شب اربعین بود که در عالم رؤیا امام زمان عزیزم حضرت مهدی (عج) را دیدم، در حالی که سراپا لباس سیاه پوشیده بودند و در خانه قدیمی‌مان در مشهد حضور داشتند. من در حالی که گویی ایشان را از قبل می‌شناختم و آشنایی داشتیم، به حضورشان رفتم. حضرت یک بسته به من هدیه کردند. از خواب بیدار شدم. آن شب از خوشحالی تا صبح به حالت گریه و خنده بودم! از این که با تمام کفران نعمت‌ها و گناهان زیاد، باز هم امام عصر (ع) به یاد من است. من نمی‌دانم هدیه امام چیست؟ ولی می‌دانم که هر چه از دوست رسد، نیکوست و مخصوصاً اگر این هدیه از جانب امام و فیض شهادت باشد.

پدر و مادرم! می‌دانم که از نبودنم بی‌تابی نمی‌کنید، چه من اولین فرزند شهیدتان نبوده و حتماً آخرین هم نخواهم بود؛ زیرا در حقیقت تمام شهدای امروز اسلام، فرزندان شمایند. از همه شما عاجزانه تقاضای دعا و طلب بخشش دارم، مخصوصاً از شما پدر بزرگواری که همیشه در قلبم بزرگ‌ترین ستایش‌ها را از شما کرده‌ام و شما مادر عزیزتر از جانم که سال‌های دراز با مهربانی و زحمت طاقت‌فرسا رنج پرورش مرا بر خود هموار کردید و مرا فرزند خلفی برای خود نیافتید. اگر شهادت من اجر و پاداشی داشته باشد، هم‌اکنون در بهشت نثار قدم‌هایتان باد.

از شما برادران خوب و خواهران مهربانم می‌خواهم که مرا ببخشید. امیدوارم که همیشه مسلمان و معتقد به ولایت امام بزرگ‌مان، خمینی عزیز باشید و به چپ و راست منحرف نشوید.